



هرمز احمدی بختیاری

خاطرات شصت سال

بنا به درخواست دوست گرانمایه و عزیز آقای دکتر وحیدنیا آنچه که در خاطر دارم برای درج در مجله خاطرات وحید می نویسم :

من هرمز احمد بختیاری فرزند مرحوم حاجی آقا ابوالفتح ملقب به حاج سیف السلطنه و مادرم خانم بی بی احمدی بختیاری دختر مرحوم حسین قلیخان ایلیخانی بزرگ بختیاری است که در سال ۱۲۹۹ هجری قمری به طریقی که بعداً شرح زندگانی او را خاطرنشان می کنم به دستور صریح و به تأکید و دستورات مکرر در مکرر ناصرالدین شاه به فرزند خود سلطان مسعود میرزای ظل السلطان (که کمال دوستی و یکجتهی را ظل السلطان با آن مرحوم داشتند) او را به اصفهان دعوت نموده در باغ کاج اصفهان که فعلاً محل باشگاه قشونی است به قتل رسانیده و فرزندان آن مرحوم اسفندیار خان و مرحوم حاجی علی قلی خان را برای مدت مدیدی زندانی نمود .

این بنده و برادرم آقای عبدالحسین احمدی بختیاری که از قضات عالی رتبه و سرشناس کشور می باشند پس از تحصیلات ابتدائی که در مکتب خانه خانوادگی انجام دادیم

به اصفهان آمدیم با اتفاق پدرم و در مدرسه
 علیه اصفهان که اولین مدرسه برجسته اصفهان
 بود و تحت سرپرستی و ریاست محاسب الدوله
 که از رجال باسواد آن روز اصفهان بود
 به تحصیل مشغول شدیم که مصادف با جنگ
 اول جهانی بود . پس از پایان تحصیلات
 در اثر حمله روسها به اصفهان به منطقه
 بختیاری مراجعت نموده و به تعلیم اصول
 سنتی ایلی و فرا گرفتن اصول مردانگی و
 زندگی ایلی مشغول گردیدیم .



حسینقلی خان ایلیخانی



جعفرقلی اسعد

این زندگی ادامه داشت تا فرا رسیدن عصر نوین و مشعشع سلطنت جلیل پهلوی
 و بنیان گذار این دودمان یعنی رضاشاه کبیر .
 در سال ۱۲۹۹ مرحوم جعفرقلیخان سردار اسعد سوم که والی ایالت کرمان و
 بلوچستان بودند شرحی به پدرم نوشته و اینجانب را به سرکردگی ۳۰۰ نفر بختیاری

به کرمان احضار نمودند سپس تا زمان کودتا اینجانب کرمان بودم که شرح وقایع آن ایام بعداً خواهد آمد و آنگاه به بختیاری مراجعت نموده مشغول فلاحت و زراعت در املاک دائمی‌های خود مرحوم سردار اسعد گردیدم و بالغ بر پنج سال به اجاره و سرپرستی اینجانب اداره می‌شد .

پس از آن به حکومت مسجد سلیمان و قشلاقات بختیاری و انتظامات معادن نفت جنوب که در آن موقع سران بختیاری دارای سهام زیادی از این معادن بودند از طرف ایلخانی بختیاری منصوب گردیدم .

با اینکه در آن زمان ایلات مسلح بودند و هنوز خلع سلاح نشده بودند مناطق نفت‌خیز مسجد سلیمان تا هفتکل نزدیکی رامهرمز و هفت شهیدان و لالی نزدیک شوشتر که در کوهستان و نقاط مختلف دیگر بود تأسیساتی داشته و اغلب ایلات بختیاری در این نقاط متمرکز بودند و اداره کردن و انتظامات آن مناطق خالی از اشکال نبود . اینجانب مدت دو سال با کمال حسن مراقبت و قدرت مشغول انتظامات و سرپرستی آن مناطق بودم (از سال ۱۳۰۷ تا اواخر سال ۱۳۰۸ شمسی) در این موقع بود که عشایر جنوب و بختیاری و کهگیلویه و قسمتی از عشایر فارس طغیان نمودند ، اینجانب با دقت و هوشیاری که در حوزه مأموریت خود داشتم این طغیان و توطئه آنرا پیش‌بینی و کشف نموده مراتب را به وسیله مرحوم جعفرقلیخان سردار اسعد سوم به مرض اعلیحضرت رضاشاه کبیر رسانیدم . از اینجا بود که من مورد توجه و مراحم شاهنشاه فقید واقع گردیدم و به وسیله مرحوم سردار اسعد تأکید بلیغ بر حفظ انتظامات نمودند و گزارش روزانه و هفتگی و ماهیانه را مرتباً چه به وسیله پیک مخصوص و چه به وسیله تیمسار سیهب فرج‌الله خان آق - اولی که در آن موقع با درجه سرتیپی به فرمانداری و مأموریت فوق‌العاده به حکمرانی خوزستان منصوب شده بودند و الحاق از مردان پاکدامن و وطن‌پرست و شاه دوست بوده و هستند به مرض می رساندم .

پیش‌بینی اینجانب با ورود ایلات از قشلاق به بیلاق به حقیقت پیوست و اقداماتی را در زمینه بهم زدن امنیت کشور آغاز نمودند . خلاصه ایلخانی و ایل بیگی بختیاری به امر شاهنشاه فقید تغییر یافت .

مرحوم امیر جنگ محمد تقی خان اسعد و مرحوم نصیرخان بختیارسردار جنگ که در آن موقع برای معالجه کسالت خود به آلمان رفته بودند فتحعلی خان سردار معظم برادرزاده خود را از طرف خویش جهت همکاری با امیر جنگ معرفی نموده بود به حکومت بختیاری منصوب گردیدند .

در اثر بلوا و طغیان ایلات اوضاع معشوش شده و بلواکنندگان حکام فوقاند-
را از بختیاری بیرون راندند ایل بدون سرپرست ماند ، به امر اعلیحضرت رضاشاه
کبیر مرحوم مصمصام السلطنه و مرحوم امیر مختم که از رؤسای معمر و به تمام فامیل و ایل
شیخوخیت داشتند برای رفع غائله به بختیاری اعزام گردیدند .

آن سال- سال خوبی بود و در قشلاقات بختیاری علوفه برای حشم زیاد بود که
بالغ بر نصف کمتر ایلات تابستان را در قشلاق ماندند . بلوا و آشوب آشوبگران در نتیجه
به گرمسیرات و قشلاقات این منطقه هم سرایت کرد .

در این موقع قشونی که از خوزستان جهت سرکوبی آشوبگران ایل حرکت کرده
بودند به بیلاقات بختیاری و فارس رسیدند و چون در خوزستان سپاهی باقی نمانده بود به
امر اعلیحضرت رضاشاه کبیر انتظامات استان خوزستان به اینجانب که از هر جهت مورد
اعتماد و طرف اطمینان ایشان بودم واگذار گردید و بالغ بر دوماه ازدزفول تا گچساران
که قریب صد فرسنگ یا در حدود شصت کیلومتر می شود مناطق نفت خیز و شهرها و
مؤسسات نفت با نظارت سپهد آق اولی به اینجانب واگذار شد . در این مدت به وسیله
هواپیمای (یونکرس) که از شرکت نفت در اختیار داشتم و یک نفر طبیب هم که مراقبت
حال من را در آن هوای گرم و سوزان برعهده داشت و با من بود نظارت و امنیت منطقه
برعهده ام گذارده شده بود .

چه بسا جاهائی که امکان ایجاد فرودگاه نبود و عبور اتومبیل هم امکان نداشت
و من مجبور بودم با اسب یا قاطر طی طریق نمایم . ناگفته نماند که جهت اداره منطقه بین
این ایلات دو دستگی ایجاد نمودم . عده ای را به طرفداری دولت از مجاهدین جدا نموده
و آنها را علیه آشوبگران تجهیز کردم خلاصه در اثر فداکاری و دوندگی های شبانه روزی
در نقاط مختلف خوزستان و ایلات بختیاری و عرب و لرستانی هائی که اطراف دزفول
مستقر شده بودند آرامش را برقرار نمودم . این وضع را بدین طریق نگاه داشتم تا
آشوبگران در بیلاقات متواری شدند .

در اثر این اقدام و فداکاری مورد تقدیر و عنایات رضاشاه کبیر واقع شدم و
مراحم شاهنشاه وسیله دفتر مخصوص ابلاغ می گردید .

(ناتمام)